



雖然心里充滿了對你的愛，
但還是怕你會受傷。
只要你能一直愛我，
我就會一直愛你。

The Star Around The Sun

"ستاره ای به دور خورشید"

مترجم: sehun

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با آیدی تلگرام

[@Ohsehun_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

فصل هفتم

شینگ چنگ رو صندلی استراحتی که کارکنان آماده کرده بودند نشست. سرش را بلند کرد و دستمال کاغذی که دستیارش داده بود را روی صورتش گذاشت تا عرقش پاک شود.

هوانگ جیشین روی چهارپایه کوچک کنارش نشست. او با دیدن اینکه وضعیت خوبی ندارد صدایش را پایین آورد و پرسید: "مشکل چیه؟ الان مگه همه چیز خیلی خوب نبود" به نظر هوانگ جیشین، بازی شینگ چنگ فوق العاده بود.

شینگ چنگ نمی دانست چه بگوید. این سکانس همین حالا هم ربطی به بازی او نداشت. یانگ یومینگ به تنهایی او را هدایت می کرد و کار را جلو میبرد.

هوانگ جیشین گفت: "من بهت گفتم که مراقب قبول کردن این فیلم باش." او فکر می کرد که شینگ چنگ ممکن است صحنه های عشق بازی با مردها را قبول نکند اما قبول کرده بود.

شینگ چنگ دستمال کاغذی را از صورت خود برداشت، دوبار آن را تا کرد و بی صدا عرق پیشانی خود را پاک کرد.

هوانگ جیشین از زمانی که شینگ چنگ کارش را شروع کرد منیجر او بود و همیشه رابطه ی خوبی داشتند. او چندین سال از شینگ چنگ بزرگتر بود.

در آن لحظه با اینکه آرام صحبت میکرد اما حرفهایش شینگ چنگ را آرام نمیکردند:
"بهتره نگی نمیخواهی فیلمبرداری کنی ، حتی اگه قراردادو در نظر بگیریم، الان عقب
بکشی شغلتم تحت تاثیر قرار میده. اگه به هی ژنگ بگی دیگه ادامه نمیدی تاثیر بدی رو
پیشرفتت میذاره."

دستمال توی دست شینگ چنگ چروک شده و به شکل یک توپ درآمده بود. او هنوز از
آن برای پاک کردن عرق گوشه چشمش استفاده می کرد ، به جلو نگاه کرد و برای اینکه
فقط جوابی داده باشد گفت: "میدونم."

هوانگ جیشین ضربه ای به شانه اش زد: "چیز مهمی نیست فقط یه مرد بوسیده و بغلت
کرده. تازه یه مرد عادیم که نیست. از این به بعد همه فکر میکنن با پادشاه بزرگ فیلم
کلی کیف کردی."

شینگ چنگ چیزی نگفت و فقط به او خیره شد.

هوانگ جیشین گفت: "اشکالی نداره. کار تو خوب انجام بده. من باورت دارم."

برنامه ها نشان میداد آن روز شامل دو صحنه بود. صحنه دوم صحنه عشق بازی دو

شخصیت بود که بعد از ورود به اتاق در تخت خواب شروع میشد.

اتاق جیان یوان بزرگ نبود ، اما پنجره ای رو به جنوب داشت. میتوانست با نشستن جلوی

پنجره در تمام طول سال نور خورشید را روی صورتش حس کند. جلوی پنجره یک میز

بود. کمد چوبی کنار میز کار بود. وسط اتاق یک تخت تک نفره بود.

وقتی هی ژنگ دربارہ بازی با آنها صحبت میکرد به میز جلوی پنجره تکیه داده بود و شیا شینگ چنگ و یانگ یومینگ لبه تخت نشسته بودند.

در این صحنه قرار بود یو هایانگ، جیان یوان را وارد اتاق کند ، روی تخت بیاندازد، ببوسد و لمس کند. در این حین جیان یوان باید هم هیجان زده می بود و هم ترسیده و زمانی که یو هایانگ می خواست شلوارش را در بیاورد از ترس گریه اش میگرفت. یو هایانگ هم دیگر ادامه نمیداد و جیان یوان را دلداری میداد.

هی ژنگ به شینگ چنگ گفت: "یو هایانگ تو شیطونی کردن خوبه. زیاد باهاش تند رفتار نکن. از نظر اون این همون چیزیه که تو میخوای و به نظرش اجباری برای تو نیست. جیان یوان ادم سختگیریه. اینطور نیست که از یوهایانگ خوشش نیاد ولی از اینطور رابطه ها و اینجور چیزا میترسه."

شینگ چنگ فیلمنامه را خواند ، در آن آمده بود "جیان یوان از ترس گریه میکند." او کمی نگران این کلمات ساده بود و نمی دانست که آیا می تواند گریه کند یا نه.

هی ژنگ به او گفت: "یکم پیش روحیه و حال مناسبی داشتی باید همونو حفظ کنی."

شینگ چنگ بلند شد و با دست موهایش را رو به بالا چنگ زد تا حال نامناسبش را پنهان کند. نور در خارج از پنجره تنظیم می شد. نور زرد گرم مانند خورشید می درخشد و دما را بسیار بالا برده بود.

برای لحظه ای شینگ چنگ احساس کرد از تصویری که از ظهر تابستانی با یو هایانگ دارد دور شده است.

یانگ یومینگ کنارش نشست. او تمام مدت سکوت کرده بود. ناگهان گفت: "باید مثل یه پسر بچه گریه کنی."

هی ژنگ وقتی دید که شینگ چنگ منظور یومینگ را کاملاً نفهمیده بلافاصله گفت: "اره من میخوام مثل یه پسر بچه گریه کنی."

یانگ یومینگ بعد از اولین بار کار کردن با هی ژنگ جایزه های زیادی گرفته بود. بعد از آن، آنها در دو فیلمنامه ی دیگر با هم همکاری کردند. حین صحبت‌هایشان مشخص بود که به خوبی یکدیگر را درک میکنند.

شینگ چنگ احساس کرد که کاملاً از شرایط دور شده و به این فکر میکرد که گریه ی پسر بچه چطور میتواند باشد. هی ژنگ اجازه داد آنها صحنه را قبل از برداشت امتحان کنند.

شینگ چنگ بلند شد و یانگ یومینگ رو به روی او ایستاده بود.

یانگ یومینگ تقریباً 3 سانتی متر بلندتر از شینگ چنگ بود و حین نگاه کردن به او مستقیم به چشمانش نگاه میکرد. شینگ چنگ لب هایش را جمع کرد و اب دهانش را قورت داد.

یانگ یومینگ دستش را دراز کرد و او را روی تخت هل داد. بدون اینکه به او فرصت واکنش بدهد روی او خیمه زد.

فشار زیادی روی شینگ چنگ نبود. دستای یومینگ روی تخت بودند و قفسه سینه اش عملاً در مقابل بدن شینگ چنگ قرار داشت اما همان فشار کم و گرمایی که بود باعث میشد که شینگ چنگ نتواند حرکت کند.

هی ژنگ به زاویه لنز نگاه کرد ، از فیلمبردار خواست تنظیمش کنند و سپس گفت: "اوکی، این برای بعد. باید قوی باشید ولی نه خشن."

شیا شینگ کمی گیج شده بود .. چگونه می توانست قوی و خشن بودن را در حین بازی تشخیص دهد؟

هی ژنگ ادامه داد: "لباسشو دربیار ، بعدش دکمه ها و زیپ شلوارش رو باز کن. شینگ چنگ هم مقاومت میکنه. اول باید سعی کنی راضیش کنی و بعدش وقتی گریه ش گرفت باید دست برداری و دلداریش بدی"

وقتی هی ژنگ این حرفهارا میزد هردوی آنها در همان حالت به او گوش میدادند. بعد از حرفهای هی ژنگ یانگ یومینگ وانمود کرد که دارد شلوار شینگ چنگ را در می آورد و شینگ چنگ دستش را دراز کرد تا او را هل بدهد.

هی ژنگ گفت: "نه"

شینگ چنگ مات و مبهوت ماند.

یانگ یومینگ سرش را خم کرد در گوشش گفت: "بنظرت نباید به جاش شلوار تو نگه داری؟"

شینگ چنگ متوجه شد. شلوارش را با یک دست گرفت ، به طرف دیگر چرخید تا جلوی یومینگ را بگیرد و با دست دیگرش او را هل داد.

یانگ یومینگ مکث کرد و دیالوگهای فیلمنامه را گفت: "نترس. چیزی نمیشه."

شینگ چنگ دیالوگش را به خاطر آورد "من نمیخوام اینکارو کنم."

یانگ یومینگ گفت : "پسره ی خنگ" او می خواست ادامه دهد.

شینگ چنگ شلوارش را محکم گرفت ، برگشت و روی تخت دراز کشید ، صورتش را با دست دیگرش پوشاند و شانه هایش را تکان داد.

یانگ یومینگ متوقف شد و ادامه نداد.

هی ژنگ بلند شد ، به شینگ چنگ نگاه کرد و گفت: "روحیه مناسبو نداری. یک کم استراحت کن."

شینگ چنگ چرخید و روی تخت نشست و ناگهان یاد فیلم مستندی که دیده بود افتاد .

هی ژنگ میگفت که اشتباه میکنید اما هیچوقت راه درستش را نشان نمیداد.

گیج و ناراحت بود. با دیدن اینکه هی ژنگ هنوز نیامده بود، به یانگ یومینگ که کنار تخت نشسته بود نگاه کرد.

یانگ یومینگ جرعه ای از آب لیوان دستیارش را خورد. وقتی آن را سرجایش گذاشت متوجه چشم های شینگ چنگ که به اون نگاه میکردند شد. لبهای مرطوب و قرمز را پاک کرد و چشمش به دست شینگ چنگ افتاد که هنوز شلوارش را محکم گرفته بود. او گفت: "چرا یکم صبر نکنیم؟ میتونیم یکم صحبت کنیم تا روحیه ت بهتر بشه."

فصل هشتم

پرسنلی که مربوط به محل فیلمبرداری نبودند رفتند. هی ژنگ در سکوت پشت مانیتور نشسته بود و چیزی نمیگفت.

شینگ چنگ به یانگ یومینگ نگاه کرد. آن لحظه امیدوار بود که یانگ یومینگ بتواند چیزی به او بگوید. یانگ یومینگ به میز تکیه داد و یکی از کتابهای روی آن را برداشت و دو صفحه را ورق زد. سپس سرش را بالا آورد و از شینگ چنگ پرسید: "چند سالته؟" شینگ چنگ در حالی که لبه تخت نشسته بود جواب داد: "بیست و چهار" یانگ یومینگ گفت: "چند ساله که جلوی دوربینی؟"

شینگ چنگ احساس می کرد که دانش آموز دبستانی است که به سوالات معلمش جواب می دهد. او مودبانه گفت: "شیش سال، از وقتی 18 سالم بود بازیگریو شروع کردم." یانگ یومینگ کتاب را به سرعت ورق میزد. احتمالاً اصلاً چیزی نمیخواند. لحن او معمولی بود، مثل گپ زدن ساده در کافی شاپ در بعد از ظهری تابستانی: "از کجا فارغ التحصیل شدی؟"

شیا شینگ چنگ نام یک دانشگاه فیلم سازی را گفت که جز بهترین های کشور نبود اما شهرت اندکی داشت.

یانگ یومینگ سرش تکان داد. "پس از اون موقع کار بازیگری رو شروع کردی."

شینگ چنگ کمی فکر کرد و گفت: "من بازیگری رو خیلی دوست دارم."

چشم یانگ یومینگ به صورتش افتاد. "خیلی دوست داری؟"

شیا شینگ چنگ گفت: "اوهوم."

هی ژنگ آرام نشسته بود و اصراری نداشت که فیلمبرداری را شروع کنند، میخواست به آنها فرصت دهد صحبت کنند.

یانگ یومینگ در ادامه از او پرسید: "قبل از اینکه فیلمنامه رو قبول کنی بهش فکر کردی؟"

شینگ چنگ انتظار نداشت که او این سوال را در حضور هی ژنگ پرسد. پس از مکثی جواب داد: "البته."

او دلایل زیادی برای انتخاب این فیلم داشت و هر یک از آنها برای بازیگران جوان هم سنو سالش فرصت خوبی بودند. بالاخره نتوانست کنجکاوی اش را پنهان کند و پرسید: "شما چرا این فیلمو قبول کردید؟"

یانگ یومینگ با او فرق داشت. او قبلا به موفقیت های بزرگی دست پیدا کرده بود و نیازی به تکیه به چنین فیلمی نداشت.

با شنیدن این سوال ، یانگ یومینگ فوراً به آن جواب نداد. فقط به سمت هی ژنگ نگاه کرد ، لبخندی زد و گفت: "من به خاطر یه لطف مدیون اونم و همیشه باید براش جبران کنم".

شینگ چنگ نمی دانست که شوخی می کند یا نه. یومینگ کتاب را بست و به شیا شینگ چنگ گفت: "برای شروع آماده باش".

شینگ چنگ که تازه کمی آرام شده بود دوباره مضطرب شد. از روی تخت بلند شد و دو نفس عمیق کشید.

"به چی فکر می کردی؟" یومینگ ناگهان پرسید.

شیا شینگ چنگ تعجب کرد و گفت: "فکر میکردم که جیان یوان تو این لحظه به چی فکر میکنه."

یانگ یومینگ دوباره پرسید: "تو سکانس قبل به چی فکر می کردی؟"

شینگ چنگ مدتی نتوانست پاسخ دهد. در آن سکانس او آشفته بود و نمی توانست به هیچ چیز با دقت فکر کند.

یانگ یومینگ به او گفت: "بهش فکر نکن. جیان یوان احتمالاً به هیچی نمیتونه فکر کنه فقط وحشت کرده. هیچ چیز دیگه ای نیست."

این بار لحن یومینگ خیلی جدی بود. فیلمبرداری شروع شد.

به محض اینکه شینگ چنگ بلند شد یومینگ او را روی تخت هول داد. شینگ چنگ به طور غریزی خواست بلند شود ولی متأسفانه وقتی یانگ یومینگ خودش را روی او انداخت دیگر فرصتی برای این کار نبود.

این بار واقعی بود. قفسه سینه ی یانگ نزدیک به او بود. هر دو لباس نازکی پوشیده بودند و دمای بدن یکدیگر را حس می کردند. یانگ یومینگ دستانش را گرفت و لب هایش را عمیقاً بوسید.

در فیلمنامه به این بوسه عمیق اشاره ای نشده بود. ذهن شینگ چنگ درهم و برهم بود. او ناخودآگاه می خواست جلوی یومینگ را بگیرد و نگذارد ادامه دهد. یانگ یومینگ در همان حین دستهای شینگ چنگ را گرفت و آنها را پشت گردن خودش حلقه کرد، برای همین شینگ چنگ نتوانست خودش را کنترل کند و بدنش به او نزدیکتر شد.

یومینگ عمیقاً به بوسیدنش ادامه میداد و لبهای شینگ چنگ را با زبان نرمش مرطوب میکرد. شینگ چنگ به سختی نفس می کشید. او قدرت یومینگ را احساس میکرد. یانگ یومینگ سرش را عقب کشید. لبه ی تی شرت شینگ چنگ را بلند کرد و سرش را در سینه اش فرو برد و آن را بوسید.

شینگ چنگ سرش را بلند کرد. سینه اش به شدت تکان می خورد و نفس نفس میزد. گونه ها، گردن و حتی جلوی سینه اش قرمز شده بود. دهانش را که باز کرد، متوجه شد

لب هایش از شدت هیجان خشک شده اند. با صدای ضعیفی گفت : "نه ..."

وحشت کرده بود. یومینگ دستش را دراز کرد تا دکمه شلوارش را لمس کند. وحشت در قلبش ناگهان عمیقتر شد. شینگ چنگ در آن لحظه به طرز بازی کردنش فکر نمی کرد و فقط میخواست بداند چگونه میتواندست کاری کند یومینگ دیگر ادامه ندهد.

دستش را دراز کرد تا شلوارش را بگیرد ، با یک دست مچ یومینگ را فشار داد و سپس برای اینکه جلوی او را بگیرد خودش را مچاله کرد.

صدای یومینگ کمی خشن و درعین حال نرم و قوی بود. او همچنان دکمه شلوار شینگ چنگ را نگه داشته بود و گفت: "نترس ، چیزی نمیشه."

این صدا، صدای مرد بالغی بود که امیالش را سرکوب میکرد. شینگ چنگ این را فهمید و بیشتر تلاش کرد تا بدن خود را مچاله کند.

پیراهن او هنوز روی سینه اش جمع شده بود و کمر روشن و جذابش را نشان می داد گفت: "نمیخوام این کارو بکنم" وقتی دهانش را باز کرد و صدای خودش را شنید ، متوجه شد که صدایش خشن دار شده و کمی می لرزد.

یانگ یومینگ یک دستش را روی کمرش گذاشت و با کمی قدرت آن را نوازش کرد .

شینگ چنگ احساس کرد این حس خارش از پهلویش بالا رفت و باعث شد که بی حس شود. حس میکرد که قلبش هم میخارید.

"پسره ی خنگ." لحن یانگ یومینگ مثل یک بزرگتر بود .. مثل یک عاشق...

شینگ چنگ صورتش را در بالش فرو کرد. نه گریه می کرد و نه می لرزید ، فقط نفس عمیق می کشید و احساساتش را با تاریکی و خفگی مخلوط میکرد.

یانگ یومینگ کمرش را نوازش کرد تا اینکه متوجه شد مدت زیادی است که شینگ چنگ بی حرکت است. سرش را به گوشش نزدیک کرد ، با انگشتانش پشت گردنش را نوازش کرد " جیان یوان؟" شینگ چنگ جوابی نداد. دوباره پرسید: "جیان یوان؟" صدای یانگ ملایم تر شده بود. شانه شینگ چنگ تکان خورد.

سپس یانگ یومینگ شانه اش را گرفت و او را سمت خودش برگرداند تا چشمانش را ببیند و متوجه شد که چشم هایش قرمز و خیس شده اند.

شینگ چنگ رویش را برگرداند و حاضر نشد به او نگاه کند. یانگ یومینگ کنار تخت نشست ، به او کمک کرد تا کنارش بنشیند و دستش را دور شانهاش حلقه کرد. گوشه چشمش را با سرانگشت پاک کرد و گفت: "چرا گریه می کنی احمقی یا چی؟" شینگ چنگ به پنجره نگاه کرد.

یانگ یومینگ دستش را روی شانه اش گذاشت و از او خواست تا راحت بنشیند :

"من فردا سرکار نمیروم. میخای شنا کنی؟ بریم شنا؟"

شینگ چنگ جواب نداد.

یانگ یومینگ گفت: "همه تخته های موج سواریم خراب شدن . عصر میرم یدونه جدید

میخرم.. میخوای توام بخری؟ عصر با هم بریم خرید؟"

صدای شینگ چنگ خفه بود: "من کار دارم."

یانگ یومینگ لبخندی زد. سکانس اینجا تمام میشد.

هی ژنگ دو بار دستهایش به هم را کوبید و داد زد: "همینه! خودش. بیاید همه سکانسارو

تو یه برداشت تموم کنیم."

کار آن روز تمام شده بود.

یانگ یومینگ از روی تخت بلند شد روی شانه شینگ چنگ زد: "بریم" و از اتاق بیرون

رفت..

فصل نهم

شینگ چنگ خود را در وان رها کرد و اجازه داد آب روی سرش را بپوشاند. بعد از مدتی

نفسش رفت و به هوا نیار داشت. در حین خفگی که باعث شد سینه اش درد بگیرد ناگهان

سرش را از آب بیرون آورد و به شدت نفس نفس زد.

آب از موهایش جاری شد. دستش را بلند کرد و آب روی صورتش را پاک کرد. به عقب

خم شد، سرش را روی لبه وان گذاشت و چشمانش را بست.

وقتی شینگ چنگ از حمام بیرون آمد، هوانگ جیشین را دید که روی مبل سیگار می

کشید.

"هنوز نرفتی؟" حوله را از روی سرش برداشت و با روپوش روی تخت نشست.

هوانگ جیشین گفت: "بنظرت به خاطر این نیست که نمی توانم بهت اعتماد کنم؟ دو روز دیگر پیشت میمونم."

شینگ چنگ حرفی نزد. آهی کشید و روی تخت افتاد.

هوانگ جیشین با سیگاری در دهانش بلند شد و به سمت تخت رفت و به از بالا به او نگاه کرد: "چیشده؟ افسرده به نظر میای."

شینگ چنگ به سختی میتوانست حقیقت را به هوانگ جیشین بگوید. او گفت: "خیلی تحت فشارم."

هوانگ جیشین گفت: "بیخیال مرد، بخاطر اولین روز فیلمبرداریه؟"

درکش برای بقیه سخت بود. جیشین ادامه داد "امروز از پشش براومدی. قضیه اینه که هی ژنگ فقط با ادمای معروف کار میکنه. برای همین امروز کار زود تموم شد."

شینگ چنگ دستش را بلند کرد تا صورتش را بپوشاند. "ولی دلیل نمیشه که منم خوب بازی کرده باشم."

هوانگ جیشین گفت: "میدونم که یانگ یومینگ کارشو خیلی خوب انجام داد ولی خب مگه به همکاری تو احتیاج نداشت؟"

شینگ چنگ سر تکان داد و نمی دانست چگونه به او بگوید.

هوانگ جیشین پایش را دراز کرد و لگدی به ساق پایش زد: "روحیه تو حفظ کن. نذار اولین روز کاریت خراب بشه. ساختن این فیلم خیلی طول میکشه. از این فرصتی که به راحتی به دست نیاید استفاده کن."

شینگ چنگ گفت: "میدونم.."

وقتی هوانگ جیشین رفت ، شینگ چنگ مدتی بی هدف روی تخت دراز کشید. او به شروع یکسری کارها فکر میکرد ، چرخید و تلفن همراهش را از روی میز کنار تخت خواب برداشت و شماره شیائو یو را گرفت.

تلفن چندین بار زنگ خورد و شیائو یو به تماسش جوابی نداد.

بعد از اینکه قطع کرد پیامی از شیائو یو دریافت کرد که گفته بود: "دیگه خوش نمیگذره. بیا فراموشش کنیم."

شینگ چنگ به این کلمات خیره شد.. مدتی مات و مبهوت ماند. او می دانست این روز میرسد ، اما انتظار نداشت که شیائو یو اول این را بگوید او هم جواب داد: "باشه میفهمم. موفق باشی"

شیائو یو دیگر جوابی نداد شینگ چنگ مدتی منتظر ماند و ویبوی خود را باز کرد. او به جای نگاه کردن به نظرات و پیامها در اکانت خودش، اکانت یانگ یومینگ را پیدا کرد و با کلیک بر روی صفحه اصلی متوجه شد که همان روز پست گذاشته است. یانگ یومینگ تصویری از کلبه فانگ جیان یوان ، با یک تخت یک نفره ، میز تحریر و

پنجره های شیشه ای روشن پست کرده بود.

این یک تصویر بسیار رایج بود ، اما با دیدن آن تخت ، شینگ چنگ نتوانست به آنچه

امروز روی تخت اتفاق افتاده بود فکر نکند و غرق افکارش شد.

نظرات زیادی از طرفداران یانگ یومینگ در پایین عکس وجود داشت. اولین نظر از او

پرسیده بود: "این فیلم جدید؟"

فیلم هی ژنگ منتشر نشده بود ، اما خبرهای زیادی در اینترنت راجبش بود و برخی از

پاپاراتزی ها نیز از یانگ یومینگ در صحنه فیلمبرداری عکس گرفته بودند.

یانگ یومینگ به چنین سوالاتی جواب نمیداد. در کل اکانت او فقط عکس بود و چیزی

نوشته نشده بود. به نظر می رسید که او فقط می خواهد به جای اینکه زندگی خود را با

طرفداران به اشتراک بگذارد ، گهگاهی عکس بفرستد. او همیشه در فضای مجازی سرد

بود و چیزی بروز نمیداد. اما این امر روی فنها و علاقه تماشاگران به او تأثیری نداشت .

حتی اگر در معرض دید مردم نبود، چیزی مانع پیشرفتش نمیشد.

برعکس ، شینگ چنگ مجبور بود دائم فیلمبرداری کند و هر از گاهی در برابر عموم ظاهر

شود تا تماشاگران او را فراموش نکنند و طرفدارانش او را ترک نکنند.

او برای نگه داشتن موقعیتش به کارهای خوب و به رسمیت شناختن عمومی نیاز داشت تا

این که فقط به چهره زیبایش تکیه کند.

شینگ چنگ مدتی به عکس نگاه کرد و وقتی به خودش امد متوجه شد که اتفاقی پست

یانگ یومینگ را لایک کرده.

اول مدتی مات و مبهوت ماند. برگرداندن لایکش غیرممکن بود. اما کمی که فکر کرد بنظرش اشکالی نداشت. او فقط به اکانت یانگ یومینگ توجه نشان داده بود. به هر حال او از افراد کوچک این حرفه بود. حتی اگر یانگ یومینگ جوابی نمیداد، چیزی برای شرمندگی و خجالت وجود نداشت.

سپس از اکانتش خارج شد ، در رختخواب دراز کشید و فیلمنامه را با قلبی سنگین خواند و برای فیلمبرداری فردا آماده شد.

☆☆

روز بعد هیچ صحنه ی عشق بازی وجود نداشت. چیزی که هی ژنگ آن روز می خواست فیلمبرداری کند ، اولین ملاقات فانگ جیان یوان با یو هایانگ بود.

صبح ، وقتی شینگ چنگ لباسش را نصفه نیمه پوشیده بود در اتاق استراحت را باز کرد ، با یانگ یومینگ برخورد کرد.

یانگ یومینگ لباس و پیراهن و شلوار خود را عوض کرده بود ، دستانش در جیب شلوارش بودند و به شینگ چنگ نگاه می کرد.

شینگ چنگ بخاطر باز بودن دکمه های لباسش ناگهان عصبی شد و بلند گفت: " آقای مینگ، آقای مینگ."

یانگ یومینگ لبخندی زد و از کنارش گذشت.

شینگ چنگ بخاطر زیادی هیجان زده شدنش خجالت کشید و موهایش را چنگ زد

دکمه هایش را بست و از اتاق بیرون رفت..

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه
مراجعه کنید.

آدرس سایت: Myanim.es.ir

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，
他虽然心里充满了惊慌和害怕，
就像教徒给神灵献祭，